

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مناسک اربعین (جله اول) - موضوع: مناسک

جله پنجم - استاد اخوت ۱۵/۷/۲۷

بحث مناسک در قرآن و روایات در جاهای مختلف ذکر شده است. از کلیات آیات و روایات متوجه می شویم که زیارت ها هم جزو مناسک حساب می شود و این بحث را به جهت اینکه وارد مبحث زیارت، بخصوص زیارت اربعین بشویم مطرح می کنیم. بهانه اصلی بحث اربعین است. اگر ما بتوانیم منسک شناس بشویم، اربعین شناس هم می شویم. در واقع معنای زیارت با منسک فهمیده می شود.

وقتی جامعه دینی شود، نیازش به ساماندهی بیشتر می شود. حرکات اجتماعی نیاز به ساماندهی دارد. مثل حرکت اربعین که شور و نشاط در آن ایجاد می شود، از طرفی وقت برنامه ریزی است. تا زمانی که کسی زیارت اربعین نمی رفت یا به صورت متفرقه می رفتند، ممکن بود احتیاج به برنامه ریزی خاصی هم نباشد. اما وقتی اربعین گروه گروه و دسته جمعی راهی می شوند، نیاز به برنامه ریزی پیدا می کند. یکی از وظایف منساک، ساماندهی به حرکت های دینی است.

هر بحثی یک خاستگاهی دارد، از یک جایی متولد می شود و منجر به تولد موضوعات دیگر می شود. ما باید ببینیم مناسک یا زیارت ها از کجا متولد شده اند و موجب تولد چه موضوعات دیگری شده اند. علت اهمیت این موضوع این است که باید ببینیم بالا دست موضوع چیست که اگر نقطه ضعفی دارد مشکلاتش را برطرف کنیم.

از آن طرف باید بدانیم در پایین دستش چیست تا آن را به کاربرد نزدیک کنیم. باید ببینیم به واسطه آن چه چیزی حادث می شود بالا دست و پایین دست یک موضوع باید مشخص شود. برای اینکه اگر نقصی در فهم داریم ببینیم سرمنشا آن کجا بوده است. از طرفی باید ببینیم به واسطه این مهم چه چیزهای دیگری حاصل می شود تا در مورد آن بدانیم چه باید کرد و به چه سمت و سویی حرکت کرد. پس به طور طبیعی باید معنای اولیه از مناسک بشود.

موضع مهم در مناسک

مناسک بشدت مورد تایید و تشویق اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. ولو اینکه افراد درباره ارزش آنها هیچ اطلاعی نداشته باشند. توصیه‌هایی دال بر اینکه که حتما انجام بشود، نشان می‌دهد در ذاتش اثرات تربیتی دارد که بطور تضمینی در افراد ایجاد اثر می‌کند. یعنی خیلی رفتار گرایانه است. حتی ممکن است کسی شناخت کافی نداشته باشد که چرا باید این اعمال را انجام دهد. مثل اینکه در حج کسی مستحبات را نداند اما انجام می‌دهد. لازم نیست به مراتب آن برسد فقط کفایت به استطاعت برسد. نمی‌گویند صبر کن معرفتش بیاید.. جزء احکام است و واجب. ما قصدمان این است که احترام بیشتری به مناسک بگذاریم، چون ممکن است نیاز به کار علمی نداشته باشد و کار خودش را بکند و پیش برود.

امر به معروف و نهی از منکر واجبات توصلی هستند. یعنی رسیدن به آن مهم است نه فهمیدن آن. منسک هم به نحوی واجب توصلی است. انجام دادنش مهم است و هم ردیف واجبات توصلی بحث می‌شوند. جهاد هم واجب توصلی است.

خداوند انسان را توسط نفس واحده آفرید. حضرت آدم (علیه السلام) در بهشت مثالی بود، او را در بهشت زمینی وارد کرد. هبوط اتفاق افتاد و یک سری دستورات و قضایایی خداوند در این مورد رانده شد. مثلا به شیطان جولان داد یا بحث ابتلا را قرار داد. حضرت علامه (ره) ۷ یا ۸ اتفاق بعد از هبوط را ذکر کرده‌اند.

به این ترتیب دنیا به محل خواب و خوراک تبدیل شد. مثل خوابگاه‌های دانشجویی. دنیا محل استراحت شد. سوره تین به صورت جالبی این موضوع را مطرح می‌کند که انسان در اثر هبوطش به اسفل السافلین هبوط کرد.

اتفاقاتی که در هبوط رخ داد

مناسک این هبوط را به سمت عروج می‌برد اما این جریان از یک هبوطی شروع شد و فهم منسک از این هبوط آغاز می‌شود. حالا چه اتفاقی افتاد؟

بحث اول: برای انسان اجلی تعیین شد. یک مرتبه دید مرگ اتفاق افتاد. مرگ برایش ملموس شد. بحث اجل اهمیت پیدا کرد.

بحث دوم: اجل مشخص نیست. اجل‌ها از نظر زمانی معلوم نبود.

بحث سوم: خود اینکه فرد بخواهد سرپا باشد، نیاز به سعی و تلاش دارد و خودش باید مشکل خودش را حل می‌کرد و دنبال غذا و نیازهایش می‌رفت.

امیرالمومنین علی (علیه السلام) خطبه‌ای دارند که عجیب است، امر و نهی از این فضا بر انسان نازل شده است، و گرنه اگر امر و نهی نمی‌شد آنقدر نمی‌خورد تا می‌مرد! آنقدر نمی‌پوشید تا از سرما از بین می‌رفت.. تفاوت انسان این است که امر و نهی بیرون انسان تعریف شده است و نه در خود او. مثل حیوانات نیست که مثلاً گوسفند پشم خودش را دارد و به غریزه سراغ غذا می‌رود و در طبعش بیماری و دارو را تشخیص می‌دهد و به چیزی که ضرر برایش دارد نزدیک نمی‌شود. اما انسان احتیاج به امر بیرونی دارد و نمی‌تواند تشخیص بدهد که چه چیز برای او خوب است و چه چیز بد است. به وسیله ولایتی باید "باید و نباید" به او گفته شود. حالا یا ولایت عقل یا فطرت یا وحی. هر کاری هم انجام می‌دهد با یک باید و نبایدی انجام می‌دهد.

یکی از مواردی که اهمیت پیدا کرد، بحث امر و نهی بود که حتی از غذا خوردن هم جلو افتاد بخاطر اینکه براساس این است که این موارد تعیین می‌شود. در سوره اعراف امر و نهی‌هایی که به حضرت آدم (علیه السلام) شده مثل غذا، لباس و مسجد ذکر شده است.

نوعاً حیوانات وحشی دامپزشکی ندارند اما حیوانات اهلی دارند. یعنی در مواجهه انسان همزیستی‌شان به خطر می‌افتد.

اتفاق دیگر در جریان هبوط این بود که بحث غایت بسیار مهم شد. آنقدر که هر چه راجع به آن بحث شود، کم است.

خدا فاصله‌ای قرار داد تا انسان سمت خدا برگردد. بنابراین غایت‌ها خیلی برایش مهم شد. غایت هر چیز تعیین می‌کند که آن چیز اهمیت دارد یا ندارد.

انسان می‌گوید من ماشین صد میلیونی خریده‌ام.. به چه دلیل؟ اگر ندانی چرا یعنی کار عبثی کرده‌ای.

مثلاً اگر یک نفر که در روستا کشاورزی می‌کند، یک ماشین صد میلیونی بخرد، دیگران به او نمی‌خندند؟

پس بحث مقصد مهم است. در زندگی معمولی که قرار گرفت، یک مرتبه مقصدها و امرهای دنیا قرار داده شدند. مثلا لباس فاخر شد و همه چیز در هم و بر هم شد. پس در اثر هبوط اول تنوع بین مقاصد اتفاق افتاد و بعد تراجم امر و نهی‌ها اتفاق افتاد. این طور شد که خیلی چیزها دیگر با هم جمع نمی‌شود. همین منجر شد که قایل، هابیل را کشت.

تنوع مقاصد منجر شد که زندگی انسان به هم بخورد.

حالا ببینید چه اتفاقی می‌افتد؛ انسان به دنیا می‌آید، به هفت سال اول می‌رسد، رسیدگی می‌کنند.. به سن بلوغ می‌رسد، باز رسیدگی می‌کنند تا به یک مرحله‌ای می‌رسد. حالا باید درک مقصد و امر و نهی و اجل داشته باشد اما آنچه که به او آموزش داده شده، زنده ماندن در دنیاست.

یک اتفاق دیگری هم افزوده شد که مزید بر علت شد. اینکه خداوند اراده کرد تا مقدرات و مقاصد یک انسان در رابطه با بقیه مردم قرار داده شود.

یک نفر اهل کشاورزی، دیگری اهل دام، داد و ستد و... یعنی باید بین این‌ها اتفاق بیافتد. مقاصد فردی به مقاصد جمعی تبدیل شد. گاهی یک موقع یک چیز مصلحت شما نیست اما مصلحت جمع هست.

زندگی ما پیچیده در روابط بین یکدیگر است و این لازمه زندگی جمعی است تا زندگی فردی به خطر نیفتد. و این موضوع با روزمرگی و همینطور غلبه محیط سبب ایجاد مشکلات دیگری می‌شود. زندگی یک مرتبه پیچیده و وابسته به دیگران می‌شود. مثلا یکی می‌گوید من می‌خواهم مومن باشم به هیچ کس هم کاری! این حتی فرضش هم محال است.

اگر مردمی همه با هم اصلاح نشوند، وضع انسان بهبود پیدا نمی‌کند. اگر بناست که ساختاری درست شود، باید همه مردم دیندار شوند. پس "اکثرهم لایعقلون" چه می‌شود؟ جواب این است که گفته شده "لا یعقلون" نمی‌گوید که در آن وضعیت باقی بمانند. باید جامعه دینی تشکیل داد تا از بی عقلی در بیاید. این آیه دلالت بر جامعه دینی دارد نه بی عقلی مردم. مثال: اینکه آدمها بی سواد به دنیا می‌آیند.

منسک را باید آدم اینطور بفهمد:

اینکه هابیل کشته شد به معنای اجتماعی بودن زندگی انسان است. کم کم که جوامع گسترش پیدا کرد و رسید به حضرت ابراهیم(علیه السلام) وضعیت را که اینچنین دید، و دید همه چیز گرفتار است، گرفتار مقاصد پیچیده دنیا.. به تولید منسک افتاد. به این ترتیب تولید منسک از حضرت ابراهیم(علیه السلام) آغاز شد.

گفته شده در جایی نزدیک ترکیه ساکن بودند. البته یا به الهام الهی یا به روش دیگر. گویی نقشه‌ای را پیش روی خود گذاشتند و در این نقشه جایی را نشان کردند. نه بخاطر اینکه حضرت هاجر با ساره نمی ساخت! در فکر خود یک نقطه و اقلیمی را در نظر داشت که مردم از شهرهاشان هجرت کنند و در یک موسمی و در نقطه‌ای خدا را عبادت کنند و سپس به خانه های خود برگردند، که به این ترتیب این روزمرگی دنیا را به هم بزنند. هر چند آدم‌ها دارند طوری عمل می کنند که حج را از منسک بودن خارج کند. اینکه صبح چه بخورم، شب چه بخورم! از قبل با حاجی ها طی می کنند که در منا و عرفات سه روز غذا نمی شود آورد که یک وقت اعتراض نکنند! مناسکی که ما اجرا می کنیم، خارج از حالت اولیه آن است.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) نقشه را که چرخاند با الهامات الهی محلی را تاسیس کرد که هر کسی در این کره خاکی مسلمان بود در یک زمان خاص اینجا حضور داشته باشد تا ما یکدیگر را ببینیم و همدیگر را ملاقات کنیم. اسمش شد "میقات". نه فقط محل ملاقات انسان با خدا، بلکه ملاقات انسانهای مومن با هم، برای ملاقات خدا. بعد که حضرت موسی(علیه السلام) طور سینا را ملاقات کرد، آن هم شد منسک ولی منسک او کمی متفاوت است. اتفاق گوساله سامری بواسطه مقابله با منسک اتفاق افتاد. به منسک کوه طور ه رفتند این اتفاق افتاد. پس حضرت ابراهیم(علیه السلام) با امت سازی منسک را اجرا کردند.

همه انسان‌ها در دوره حضرت نوح(علیه السلام) مقابله با منسک از بین رفتند. نظر حضرت علامه(ره) این است که نسل بعدی بشر همگی از بعد حضرت نوح(علیه السلام) است.

همه افرادی که با حضرت نوح(علیه السلام) بودند، مومن بودند. حضرت ابراهیم(علیه السلام) که نمرودیان را دید. اگر نگوییم اینها پدرانشان نوح زاده بودند حتما مومن زاده بودند. اما حضرت ابراهیم(علیه السلام) دید که از آن نسل نمرود و بت پرست و بتخانه درآمده است. اولین کاری که ایشان کردند این بود که بتخانه را خراب کرد. منسک آنها را شکست.

حضرت ابراهیم(علیه السلام) منسک را ابداع کرد. انقدر حضرت هاجر بزرگوار بود که حاضر شد بخاطر منسک در چنین منطقه‌ای زندگی بکند. البته حضرت ابراهیم(علیه السلام) بلد امنی را انتخاب کردند که طبع آن امن بود. جایی از کره زمین را انتخاب کرد که حتی حیوان وحشی هم حریم نگه داری می‌کند. حضرت ابراهیم(علیه السلام) هاجر را از ساره جدا نکرد، بلکه هاجر را علمدار یک منسک کرد. مجابش کرد و او را رها نکرد و مرتب به این منطقه سر می‌زد. دو وطن شده بودند! حضرت ابراهیم(علیه السلام) سبک زندگی‌شان عشایری بوده است و نه اینکه در جایی مقیم باشند. مدنیت او کوچی بود. حتی در سبک زندگی هم ابداعات داشته است. عمق کار حضرت ابراهیم(علیه السلام) و ایده او برای امت سازی فوق العاده است. علاوه بر این خصوصیات، این بزرگترین موقعیت بود که مفهوم امامت را به مردم نشان بدهد.

یعنی تمسک شد عین مفهوم امام و تمسک به مفهوم امام. این یعنی اگر کسی بخواهد امام شناس باشد، باید منسک شناس باشد، چون تمسک به ذهن انسان ملموس تر است و این یعنی امام شناسی. نزدیک کردن منسک به انسان‌ها یعنی نزدیک کردن امام به مردم.

این آیات سوره بقره خیلی مهم هستند:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُم بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا أَقَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴)
وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاوَاتَخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵)

هدف منسک در اینجا طواف و قیام و رکوع و سجود شد؟ نه، همه با هم طواف و رکوع و سجود کنید.

مصلی: برگشت و رجوع از روزمرگی به سوی خدا.

هدف منسک شد طواف، قیام سجود منتها با هم طواف کردن و اینکه با هم رکوع و سجده کنید.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَاَرْضًا قَاهِلَةً مِنَ الشَّجَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (١٢٤)

بیت پیدا کرد هم مثابه بود و هم امن. وقتی می شود دعا کرد، پس یعنی دعا محل استجاب است. نوع دعا کردن را هم یاد می دهد.

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (١٢٧)

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (١٢٨)

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (١٢٩)

وَمَنْ يَرْعُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (١٣٠)

یکی از تحریفات این است که قربانی را برای حاجی انجام می دهند. در حالیکه مهم این است که تو جایی رفته ای تا مناسک را انجام بدهی و قربانی هم می کنی.

منسک: یعنی فدیة. فدیة خیلی مهم است.

مناسک می شود محلی که یک امام تاسیس می کند. تازه شروع اتصال است.

انسان بعد از اینکه طهارتی پیدا می کند، ظرفیت دریافت وحی پیدا می کند و توحید و اسما الهی را می فهمد.

اگر کسی از منسک ابراهیم (علیه السلام) اعراض کرد، دچار سفاهت است و سبک مغز است. یعنی قدرت تحلیل ندارد، یعنی اگر کسی منسک را سبک می شمارد بطور طبیعی سبک مغز است.

نسبت نماز و منسک مثل صل و نحر است. مثل ادب و آداب است. یعنی شما یک موقع در جز نگاه می کنید، می شود ادب. در کل نگاه می کنید می شود آداب.

به جز نگاه می کنید می شود ادب. وقتی امت سازی می کنید می شود آداب.

عبادتی است که شأنت اجتماعی‌اش به امت بر می‌گردد. مردم را به صورت یکپارچه به خدا سوق می‌دهد. مثل رابطه نماز با نماز جماعت است. نماز عبادت و جماعت منسک است. جماعت سازی یعنی منسک سازی نماز. منسک سازی یکی از نمازها مثل نماز عید قربان است. نمازش عبادت است. خطبه خواندن و راه افتادن که شأن اجتماعی ایجاد می‌کند می‌شود منسک.

شما بوسیله منسک می‌توانید امت تشکیل بدهید. طبع انسان به عبادت است، خودش می‌آید خلق می‌کند.

پدر منسک، دین است نه شریعت. دین در نظام فطری انسان است و شریعت و منسک زیر مجموعه ادیان است. طبع مناسک بوسیله دین تعیین می‌شود اما احکامش را از شریعت می‌گیرد.

پدر منسک دین است. دین و نه شریعت. دین در نظام تکوین و فطری انسان است. شریعت زیرمجموعه دین است. منسک هم زیر مجموعه دین است. در واقع هر منسکی از دو جا وام می‌گیرد یکی از دین و یکی هم از شریعت. احکام از شریعت نشأت می‌گیرد ولی طبع انسان از دین سرچشمه می‌گیرد. " ..إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ" (۱۳۲)

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱)

وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَيْنَهُ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲)

أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳)

بحث بالادستی منسک، دین و بحث مجاور آن شریعت که به منسک جهت می‌دهد.

لازمه معنای منسک امت است. به وسیله منسک، امت شکل می‌گیرد و بوسیله امت، منسک.

اما می‌شود گفت که امت، فرزند منسک است. در واقع امت است که منسک را حفظ می‌کند.

جای مقاصد در مناسک کجاست؟ کارکرد مناسک قصد است یعنی منسک قصد را تنظیم می‌کند و این ذات امت است که بر اساس قصد است.

امت یعنی "ام" یعنی رجوع به اصل. منظور مطرح کردن قصدهای مادری است. قصدهایی که از آن هبوط پایین آمد.

یعنی شما مقصد را باید با امت و حج مرتبطش کنید.

یکی از مهم ترین اتفاقاتی که در هبوط برای انسان افتاد این است که چیزهایی برای او بی اعتنا، مهم، مهم تر، دشمن و دشمن تر شد که همه این ها با مقصد تعریف می شود.

اگر کسی می خواهد امت سازی و منسک سازی کند، باید ترمیم اصلاح مقاصد کند. کار منسک این است که در یک فضای اجتماعی مقاصد الهی را تنظیم می کند و می گوید چه کسی بالاتر است و چه کسی پایین تر. حالا چه کسی بالاتر و چه کسی پایین تر است؟ مثلاً می گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات/۱۳)

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات